

بررسی انتقادات اخلاقی - اجتماعی در غزلیات حافظ شیرازی

علی اکبر باقری خلیلی * - موسی کیخا**

چکیده

طوایف مغول با تهاجم ناگهانی خود در شرایطی که خلیفه‌ی بغداد و سلطان خوارزم آن‌ها را جدی نگرفته و درگیر توسعه‌ی قدرت خود بودند، هر دو را از پای درآوردند و بخش عمده‌ای از دنیای متمدن قلمرو اسلامی را به نابودی کشاندند. اکثر ایلخانان مغول با غارت اموال، تجاوز به نوامیس، عیش و عشرت، شراب‌خواری و شهوت‌رانی روزگار می‌گذراندند و با وضع مالیات‌های سنگین و واگذاری آن‌ها به‌عنوان مقاطعه به وزیران، توان‌گران، مستوفیان و حتی فقها و مشایخ بزرگ، مردم را به فقر و فلاکت می‌کشاندند. استمرار فاقه و حاجت، گاه عاملی در رواج فحشا و توسعه‌ی اماکن فساد می‌شد و گاه عامل عمده‌ای در گرایش به تصوف، تا بازار ریاکاری، دکان زراندوزی و خرابات شهوت‌رانی رونق یابند. این اوضاع با شدت بیش‌تری در دوره‌ی ملوک‌طوایفی تناوم یافت و جهل، دروغ، فساد و ریا سراسر کشور را فرا گرفت. شیراز نیز که زمانی قلمرو آل اینجو و آل مظفر و زمانی میدان تاخت و تاز تیمور بود، از این ناامنی‌ها و هرج‌ومرج‌ها مصون نماند و حافظ شیرازی در چنان دوره‌ی پر از آشوب و ناامنی و تزویر و جنایت بالیدن گرفت. او اگر چه از اوضاع روزگارش ملول و نسبت بدان معترض بود اما توده‌ی مردم را عامل ملال خود نمی‌دانست و آماج انتقادش نمی‌ساخت؛ بلکه صاحب‌منصبان سیاسی - اجتماعی و متولیان حوزه‌ی فرهنگی و دینی، به‌ویژه شاهان، مفتیان، قاضیان، و صوفیان را عوامل نابه‌سامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی به‌شمار می‌آورد و میانی اصلی فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی یعنی امنیت، نظم، آزادی و رفتارهای پذیرفته و پسندیده را به سبب قدرت‌طلبی شاهان، دنیادوستی و ریاکاری واعظان و صوفیان، نپان کاری و حق‌کشی قاضیان، بر باد رفته می‌دید و با این‌که بی‌ثباتی حکومت‌ها او را به دوراندیشی‌هایی وامی‌داشت اما آزادگی و رندی، او را به

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران، عهده‌دار مکاتبات aabagheri@umz.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه مازندران

تاریخ وصول: ۸۷/۴/۵ - پذیرش نهایی: ۸۷/۷/۲۱

نقد رفتارهای قشرهای فوق برمی‌انگیزد که در این مقاله بعضی از آن‌ها نظیر ریاکاری، عهدشکنی و بی‌وفایی، عیب‌جویی و... مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

کلیدواژه: حافظ شیرازی، ریاکاری، عهدشکنی، عیب‌جویی و مدرسه

۱- درآمد

طوایف مغول که به تعبیر بعضی از مورخان هون‌های جدید به‌شمار می‌آمدند، بعد از هشت قرن، خاطره‌ی فجایع هون‌های وحشی را تجدید کردند و در شرایطی که خلیفه‌ی بغداد و سلطان خوارزم از اهمیت این قدرت نخواستند با خبر نبوده یا آن را جدی نگرفته و درگیر توسعه‌ی قدرت خود بودند، هر دو را از پای درآوردند و چنگیز و هولاکو بخش عمده‌ای از دنیای متمدن قلمرو اسلامی را به نابودی کشاندند.

اکثر ایلخانان مغول تنها به غارت اموال و تجاوز به نوامیس می‌اندیشیدند و افرادی چون الجایتو در عیش و عشرت و شراب‌خوری و شهوت‌رانی روزگار می‌گذرانیدند و بوالهوسانی مثل ابوسعید بهادرخان، عشق به زنان شوهردار را به استناد یاسای قدیم مغول که شوهر را مجبور به طلاق همسرش می‌کرد، مجاز می‌دانستند و از همین ره‌گذر، ابوسعید خون امیر چوپان، پدر بغدادخاتون و پسران امیرچوپان را به دلیل عدم اجرای درخواستش می‌ریزد و در نهایت، شیخ حسن ایلکانی را مجبور به طلاق همسرش، بغدادخاتون می‌کند و او را به عقد خود درمی‌آورد. علاوه بر این، ایلخانان بسیاری از وزرای با کفایت خود را به طمع مصادره‌ی اموال و دارایی‌ها؛ ولی به بهانه‌ی توطئه علیه حکومت به قتل رساندند، وزرابی چون خواجه شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان، خواجه صدرالدین احمد خالد زنجانی، خواجه شمس‌الدین فضل‌الله و... (روزگاران/۴۲-۵۱۹).

ایلخانان برای رهایی از زحمت أخذ مالیات و دستیابی به پول و اموال نقد، مالیات‌ها را به‌عنوان مقاطعه به وزیران، توان‌گران، مستوفیان و حتی فقها و مشایخ بزرگ واگذار کردند و ستم مضاعفی که از این طریق بر مردم روا داشته می‌شد، آنان را به فقر و فلاکت و هراس و وحشت می‌افکند و استمرار فاقه و حاجت، گاه عاملی در رواج فحشا و توسعه‌ی اماکن فساد - خرابات - می‌شد؛ چنان‌که مالکان کنیزکان درم خرید هم از کنیزکان بینوا به شیوه‌ی مذکور کار می‌کشیدند؛ و گاه عامل عمده‌ای در گرایش طبقات درویش به تصوف و عالم فقر می‌شد تا بازار ریاکاری، دکان زراندوزی و خرابات شهوت‌رانی رونق یابند. (همان / ۸-۵۴۶).

بعد از ایلخانان که نوبت به حکومت ملوک طوایفی می‌رسد، جنگ‌ها، خون‌ریزی‌ها، هرج و مرج‌ها، اغتشاشات و ناامنی‌ها سراسر کشور را فرا می‌گیرد و جهل، دروغ، فساد و ریا، گویی به‌عنوان ارزش‌های نوین فرهنگی و اجتماعی رواج می‌یابند و مایه‌ی مباحث قدرت‌طلبان و سوداگران می‌گردند و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی در چنین روزگاری نشو و نما می‌یابد.

۲- دیدگاه انتقادی حافظ

شیراز، شهری که به میمنت وجود پاکان، به برج اولیا (ذهن و زبان حافظ/۱۹) مشهور بوده، در عصر حافظ به ستم و بیداد، زرق و نفاق و زهد و ریا آلوده می‌شود. در شهر یاران و خاکِ مهربانان، نه از شهریاران نشانی می‌ماند و نه از مهربانان. بازار توفیق و کرامت بی‌رونق می‌شود و آواز عندیبان بر شاخساران به خاموشی می‌گراید. (دیوان/۱۸۶). در این تندباد حوادث که لشکر ظلم از کران تا به کران را می‌گیرد (همان/۱۲۰)؛ زاغ، طربِ آشیان بلبل را تصاحب می‌کند (همان/۱۵۵)؛ دیو در کرشمه‌ی حسن درمی‌آید و پری نهان می‌شود (همان/۱۲۷)؛ امام سجاده به دوش شهر را از کوی میکده، بی‌هوش بر دوش می‌برند (همان/۲۴۴)؛ شیخ و حافظ و مفتی و محتسب، تزویر می‌کنند (همان/۲۰۲) و واعظان در محراب و منبر جلوه‌گری می‌نمایند (همان/۲۰۰)، حافظ کرامت انسان، سلامت اجتماع و اعتبار دین را بر بادرفته می‌یابد؛ چنان‌که در ارتباط با پیوندهای دوستی و وفاداری به منش‌های ارزشمند انسانی، زبان به شکایت می‌گشاید که:

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گویی نبودست خود آشنایی

(همان/۳۷۰)

و در حوزه‌ی صیانت از اصالت دین و پای‌بندی به صداقت و اخلاص در عمل، آتش

زهد و ریا را سوزنده‌ی خرمن دین می‌یابد:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو

(همان/۳۱۶)

در چنین وضعیتی که از آسمان، فتنه می‌بارد (همان/۲۹۷) و وفا، کیمیا می‌شود (همان/۲۳۹)، حافظ در صدد برمی‌آید تا فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد (همان/۲۹۷). از این رو می‌کوشد تا عوامل نابه‌سامانی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی - اجتماعی را بشناسد و با طرح دیدگاه‌های انتقادی، زشتی اعمال را بنماید؛ نفاق خیلی از کسان را نشان

دهد؛ حقیقت و روح دین و دین‌داری را معرفی کند و با ارتقای سطح فرهنگ و تعالی معرفت مردم، به بهبود و اصلاح اوضاع زمانه‌اش امیدوار شود.

حافظ پرورده‌ی روزگاری است که «اگر از روی دیوان وی تصویر شود، روزگاری بوده است آکنده از فساد و گناه، آکنده از تزویر و جنایت.» (از کوچه‌ی رندان/۳۸). ملوکی که از دوره‌ی آل اینجو تا تیمور، بر تخت سلطنت نشستند و پرچم سیاست برافراشتند، هیچ‌کدام از توطئه و تهاجم خویشان و بیگانگان در امان نبودند و بی‌ثباتی قدرت‌ها، علاوه بر این که بی‌وفایی و پیمان‌شکنی کلوها، رندان و پهلوانان شیراز را دامن می‌زد، ریاکاری و تزویرسازی واعظان و صوفیان و مفتیان را نیز موجّه می‌نمود.

بنابراین، حافظ اگر چه از اوضاع روزگارش، به‌ویژه روزگاران بعد از شاه شیخ ابواسحاق، به‌شدت ملول و دل‌گیر و معترض و منتقد است اما توده‌ی مردم را عامل ملال خود نمی‌داند و آماج انتقادش نمی‌سازد؛ بلکه او، خود را در شمار آنان و حساب آنان را جدا از حاکمان سیاسی، مصلحان اجتماعی و متولیان فرهنگی و دینی ارزیابی می‌کند. از این‌رو، اگر عوامل نابه‌سامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی را بر اساس غزلیات او ارزیابی کنیم، بدین نتیجه خواهیم رسید که اگر چه «بی‌ثباتی حکومت‌ها و تغییر سریع پادشاهی‌ها طبعاً دوراندیشی‌هایی را - حتی برای حافظ آزاداندیش - ایجاد می‌کرده... و بالاخره از شاعری که هرگز به کار جهان التفات نداشته، نمی‌توان انتظار داشت که در غزل‌هایش از قشریندی و نظام از هم گسیخته‌ی اجتماعی زمان خود به صراحت سخن بگوید... [با این حال] بازتابی که از قشرهای مختلف اجتماعی در دیوان حافظ می‌یابیم، به ترتیب: درباره‌ی شاهان، وزیران، صاحبان دیوان، مفتیان، قاضیان و صوفیان است.» (نمودهای فرهنگی اجتماعی در ادبیات فارسی/۶-۱۱۵). و او به‌ویژه شاهان، مفتیان، قاضیان و صوفیان را عوامل نابه‌سامانی‌ها و ناهنجاری‌های مذکور می‌داند؛ زیرا از دیدگاه جامعه‌شناختی آن‌چه می‌تواند فرهنگ غنی را بنیان نهد، امنیت، نظم، آزادی و رفتارهای پسندیده و پذیرفته‌ی سیاسی، اجتماعی، دینی و... است. این در حالی است که در عصر حافظ، شاهان به دلیل قدرت‌طلبی، با کشتار و جنگ‌افروزی، نظم و امنیت جامعه را به خطر می‌انداختند و واعظان و صوفیان به سبب دنیادوستی و شهرت‌طلبی قلباً و عملاً «مهر ملک و شحنه» (دیوان/۲۱۶) را برمی‌گزیدند و با گفتارشان در مجالس وعظ و اندرز، مردم را به حور و قصور دعوت می‌کردند و قاضیان و مفتیان نیز علاوه بر شرب‌الیهود و سایر اعمال نهانی، با احکام و فتوای حق‌کشانه‌ی خود، شاهان و توان‌گران را در دادگری یاری می‌کردند؛ لذا، از آن‌جا که یک

فرهنگ متعالی، مولود رفتارهای والای اخلاقی و اجتماعی و... است، رفتارهای ناهنجار و بیدادگرانه‌ی مذکور نمی‌توانستند، فرهنگ‌سازی کنند و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار کنند. بدیهی است که رهاورد شوم چنین رفتارهایی، ترویج جهل، دروغ، فساد و ریا بوده است و حافظ به دلایل فوق، اساساً رفتارهای قشرهای پیشین را آماج انتقادات خود می‌سازد. این مقاله به بررسی انتقادات اخلاقی - اجتماعی در غزلیات حافظ شیرازی پرداخته است. عمده‌ترین موضوعاتی را که حافظ در این‌باره مطرح کرده، عبارتند از: بخل، عهدشکنی و بی‌وفایی، ریا، ظلم، عیب‌جویی، غرور، گوشه‌نشینی و نصیحت‌گویی. هم‌چنین مدرسه به‌عنوان یکی از نهادهای مهم اجتماعی مورد انتقاد حافظ قرار گرفته است. این مقاله برای رعایت اختصار ریاکاری، بخل، عهدشکنی و بی‌وفایی و عیب‌جویی را بررسی کرده و مدرسه را نیز به نقد کشانده است.

۳- ریاکاری

امام محمد غزالی گوید: «حقیقت ریا آن بود که خویشان را به پارسایی فرا مردمان نماید تا خویشان به نزدیک ایشان آراسته بکند و اندر دل مردمان قبول گیرد تا وی را حرمت دارند و قبول نهند و تعظیم کنند و به چشم نیکو به وی نگرند.» (کیمیای سعادت/۲/۲۱۲). اما این‌که «ریا از چه چیزی به وجود می‌آید؟ از تناقض. از تناقض میان دل و رفتار: رفتار مطابق شریعت، گفتار مطابق شریعت، اما دل متوجه فریب مردم، برای جلب قدرت و استمرار حکومت.» (تک درخت/۳۰۸). از این‌رو، ریا در دین‌داری یکی از بیماری‌های شایع در جوامع دینی است.

از دیدگاه روان‌شناسی، کمبودهای شخصیتی و عقده‌ی مهمتری را می‌توان انگیزه‌های اصلی آن به‌شمار آورد و از منظر جامعه‌شناسی دینی، افراط در ارزش‌گذاری اعمال با سنجه‌های دینی و توجه و تأکید صرف بر صیغه‌ی دینی اعمال و رفتار، انگیزه‌های اساسی آن محسوب می‌شوند. شیوع این ردیلت اخلاقی، بازار زرق و نفاق را پررونق، و ارزش راستی و صداقت را بی‌اعتبار می‌گرداند و به مرور فرهنگ دینی را از ارزش‌های اخلاقی و معنوی تهی می‌کند و فرهنگ اجتماعی را به انحطاط می‌کشاند.

شیراز، برج اولیا در عصر حافظ به کانون ریا بدل می‌شود و حافظ به شاعر ریاستیز بی‌همال ایران. او «بزرگ‌ترین گناه تهدیدکننده‌ی اسلام و انسانیت را ریا می‌داند و به قطع می‌توان گفت که در قلمرو فرهنگ اسلامی در هیچ دوره‌ای و در هیچ دیاری، هیچ‌کس با

شور و شدت حافظ کمر به دشمنی با ریا نبسته و همت به قطع این ریشه‌ی فساد نگماشته است.» (ذهن و زبان حافظ/۳۵).

هدف سلاطین و شاهان از ریاکاری مشروعیت بخشیدن به قدرت و سرکوب کردن هرگونه اعتراض و انتقاد سیاسی بوده است و چون حکومت قدرت خود را به دین و دین‌داری گره می‌زد، شعر حافظ نیز به سیاسی‌ترین شعرها تبدیل شد. (تک درخت/۳۰۸). هدف نمادهای دین و مذهب، یعنی امام، شیخ، زاهد و صوفی از ریا، دو موضوع عمده بود؛ یکی، کسب اعتبار به‌ویژه در نزد سلاطین و شاهان و به تعبیر حافظ، شحنه‌شناس شدن (دیوان/۱۲۱) و مهر شحنه و ملک را برگزیدن (همان/۲۱۶)؛ و دیگری، خوردن و بردن اموال فراوانی که تحت عناوین مختلف نظیر اوقاف، نذورات و فتوحات و... در اختیار مشایخ و فقها قرار می‌گرفت. (همان/۲۹۸، ۱۱۸). از این‌رو، موضوعات مربوط به ریا را در شعر حافظ می‌توان در محورهای زیر مطرح کرد:

- ۱- انواع ریا
- ۲- دلایل انتقاد از ریا
- ۳- آماج ریاستیزی: الف- ریاکاران؛ ب- نهادهای ریاکاری
- ۴- پیش‌نهاد اصلاحی.

۱-۳- انواع ریا

محمد غزالی ریا را به پنج نوع تقسیم می‌کند:

- ۱- ریا به صورت تن
 - ۲- ریا به جامه
 - ۳- ریا به گفتار
 - ۴- ریا به طاعت
 - ۵- ریا به پیری و مرشدی. (کیمیای سعادت/۲/ ۵-۲۱۲).
- حافظ با شگردهای رندانه، تازیانه‌ی انتقادش را بر اندام انواع ریا و ریاکاران فرود می‌آورد. نه خرقه‌ی سالوس، سجاده‌ی طامات و دل‌ق ریا (دیوان/۲۹۶، ۲۹۸) را در امان می‌گذارد و نه واعظان جلوه‌فروش در محراب و منبر و توبه فرمایان بی‌عمل (همان/۲۰۰) و کیمیاکندگان خاک به نظر را (همان/۱۹۹). نه نمازهای دراز امام خواجه و حقه‌بازی‌ها و

آستین‌های کوتاه و دست‌های دراز صوفی (همان/۱۶۴) می‌توانند از گزند تیغ زبان او بگریزند و نه نمازهای ناکارآمد زاهد (همان/۳۱۲) و زاهدپیشگی گربه‌ی او (همان/۱۶۴).

۳-۲- دلایل انتقاد از ریا

دلایل انتقاد حافظ از ریا عبارتند از: ۱- ریا، بزرگ‌ترین گناه است (همان/۱۹۹)؛ به‌ویژه زمانی که قرآن و سایر مقدسات دینی را دام تزویر قرار دهند: «حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی/ دام تزویر مکن چون دگران قرآن را» (همان/۱۰۱). ۲- نشان نامسلمانی است (همان/۲۱۶). ۳- دین‌سوز است (همان/۳۱۶). ۴- مردم‌فریبی است (همان/۱۷۴). ۵- عامل تباهی دل و تیرگی درون است؛ چنان‌که نه تنها صفای دل نمی‌بخشد (همان/۱۶۵) بلکه عیش و شادی را هم تباه می‌گرداند. (همان/۱۷۸).
بیار می‌که به فتوای حافظ از دل پاک
غبار زرق به فیض قدح فرو شویم
(همان/۳۰۰)

۳-۳- آماج ریاستیزی

حافظ دو موضوع را آماج مستقیم ریاستیزی خود قرار می‌دهد که در افتادن با هر یک از آن‌ها هم دشوار و خطرناک بوده و هم نیازمند شناخت و شگردهای خاص: ۱- ریاکاران؛ ۲- نهادهای ریاکاری.

۳-۳-۱- ریاکاران

حافظ به فراست درمی‌یابد که با ترویج ریا در جامعه و تهی‌شدن فرهنگ‌ها از ارزش‌ها و به انحطاط گراییدن دین و انسانیت، اگر افراد را آماج انتقاد قرار دهد، هم امنیت خود را به خطر می‌افکند و هم به سبب نزدیک‌شدن نقد و طنز به هجو، به جای سازندگی، ویرانی و خرابی به بار خواهد آورد و با انتقادهای مستقیم از افراد نخواهد توانست اصلاح و بهبود و احیا و اعتلای فرهنگ را به ارمغان آورد. از این‌رو، تیپ‌ها و طبقات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی را آماج انتقادات خود قرار می‌دهد و از میان این مراتب و طبقات، والاترین‌ها را برمی‌گزیند که عبارتند از:

۱- محتسب ۲- امام ۳- واعظ ۴- فقیه / مفتی ۵- حافظ (با معنای ایهام‌آمیز) ۶- زاهد ۷- شیخ ۸- صوفی ۹- قاضی ۱۰- ملک‌الحاج.

از میان طبقات فوق، درباره‌ی محتسب، امام، واعظ و فقیه/ مفتی به اختصار بحث خواهیم کرد.

۳-۱-۱-۳-۱-۳ - محتسب

«احتساب یک سازمانی بوده که بر زندگی روزمره‌ی مردم نظارت می‌کرده تا آنان از راه شریعت تخطی نکنند و مردم به این گروه به چشم مأمورینی می‌نگریستند که پیوسته از آنان سلب آسایش و شادی می‌کنند؛ ضمن این‌که خود محتسبین نیز گاهی از جاده‌ی دین خارج می‌شدند و دست به ارتشا می‌زدند و به لهو و لعب و شراب‌خوری نیز می‌پرداختند.» (دین و دولت در ایران عهد مغول/ ۲/ ۶۵۶). در اشعار حافظ غالباً مراد از محتسب، مبارزالدین محمد است که با شکست شاه شیخ ابواسحاق بر تخت سلطنت می‌نشیند.

از یک طرف، اگر چه مبارزالدین محمد می‌دانسته که راز و رمز تثبیت قدرتش این است که راه و رسم زهد و پارسایی را در پیش گیرد و بدین منظور، سخت‌گیری و تعصب به خرج می‌داد. در چهل سالگی توبه کرده و به تلاوت قرآن، عبادت و امر به معروف و نهی از منکر روی آورد. (تاریخ مغول/ ۴۲۵) و سخت‌گیری، قساوت قلب و بی‌زاری مردم شیراز از وی، او را به محتسب مشهور ساخت. (همان و بحث در آثار و افکار و احوال حافظ/ ۱/ ۲۱۹)؛ اما این فروکاستن مقام یک سلطان به مرتبه‌ی یک محتسب، دلالت بر شدت قدرت‌زدگی، عوام‌فریبی و انحطاط فرهنگی دارد که حافظ، بغض گرفته در گلو و فریاد شکسته در حنجره را در واژگان توفانی می‌ریزد و آزاد می‌سازد.

از طرف دیگر، وقتی که کلوحسن از جانب بزرگان شیراز به کرمان می‌رود و شاه شجاع را به شیراز برمی‌گرداند، با این‌که امیدهای مرده در دل حافظ زنده می‌شوند اما دیری نمی‌پاید که به نومیدی بدل می‌گردند؛ زیرا اقامت در کرمان و دربه‌داری‌های غربت، پادشاه و قهرمان محبوب رؤیاهای حافظ را به احتیاط و تظاهر و ریا کشانده بود. دیگر، مجالست او با علما و واعظان شهر، نه از سر شوق علمی؛ بلکه به خاطر توجه عوام و تظاهر به دل‌جویی از شیخان و واعظان بوده است. (از کوچی رندان/ ۷-۱۱۵).

بنابراین، قدرت شاهان و سلاطین به دین گره خورده بود و اعتبار کاذب، آزمندی و دنیاطلبی متولیان دینی و اجتماعی به قدرت سلاطین. لذا، این حلقه‌ها وابسته و وام‌دار هم بودند و ریا واسطه‌العقد آنان. بدیهی است که میزان التزام و تعهد سلاطین و واعظان و مفتیان به دین، دینداری، صداقت و پاکی، سایر اقشار را به چه سرنوشتی رهنمون می‌گشت.

از این رو، حافظ با مشاهده‌ی فساد اخلاقی و تظاهر به دین‌داری به خروش می‌آید و محتسب را که در رأس هرم قدرت نشسته، با شعله‌های شعرش می‌سوزاند؛ چنان که او را نه تنها مست ریا (دیوان/۲۵۲)، باده‌خوار حق‌ناشناس (همان/۱۷۵)، فاسق (همان/۱۹۰) و نادان (همان/۳۵۸) معرفی می‌کند بلکه تیز و فتنه‌انگیز و خون‌ریز نیز می‌خواند (همان/۱۱۶) و به همین دلایل، مرگ او را بشارت می‌دهد و به جشن می‌نشینند:

ای دل بشارتی دهمت که محتسب نماند
وز می جهان پرست و بت می گسار هم
(همان/۲۹۱)

۳-۳-۱-۲- امام

امام در عصر مغول بالاترین درجه از مشاغل مساجد بوده که از میان مهم‌ترین شخصیت‌های روحانی و سیاسی وابسته و مورد اعتماد سلطان انتخاب می‌شد و او را با القاب: مولانا معظم، ملک‌الائم، مقتدی‌الائم، قدوه‌المتورعین، نور‌المله‌والدین مورد خطاب قرار می‌دادند. (دین و دولت در ایران عهد مغول ۳/۲-۵۳۲). حافظ او را که باید تجسم تقوا و ایمان باشد، به‌ویژه به سبب ریاکاری در عبادت «امام خواجه که بودش سر نماز دراز/ به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد» (دیوان/۱۶۴) و در ظاهر، سجاده به دوش کشیدن و پنهان در شراب‌خواری کوشیدن، و وابستگی به سلطان مورد انتقاد قرار می‌دهد:

زکوی میکده دوشش به دوش می‌بردند
امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
(همان/۲۴۴)

۳-۳-۱-۳- واعظ

واعظ در عصر مغول از مقام بسیار والایی برخوردار بوده و از لحاظ رتبه، بعد از امام قرار داشته و در جامعه نیز برای او احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودند و او را با القابی چون: مولانا اعظم، قدوه‌الواعظ و المفسرین، علم‌الافاضل‌المذکرین، ناصح‌البریه اجمعین خطاب می‌کردند. (دین و دولت در ایران عهد مغول ۳/۲-۵۳۲). او علاوه بر وعظ و اندرز، مسائل شرعی مردم را پاسخ می‌گفته و مشکلاتشان را حل می‌کرده است. (سفرنامه/۱۸۳). یکی از مهم‌ترین شرایط واعظ، عمل به وعظها و اندرزهایش بوده: «یا ایهاالذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون» (صف/۳) و اساسی‌ترین انتقاد حافظ به آنان نیز «بی‌عملی»شان؛ و به همین دلیل، تزویر و ریاکاری (دیوان/۲۱۶، ۲۰۰)، بیهوده‌گویی (همان/۲۸۲)، صتعت‌پردازی (همان/۱۶۳)،

عیب‌جویی و خرده‌گیری (همان/۱۳۸، ۲۸۰)، شحنه‌شناسی (همان/۱۲۱) و حق‌ناشناسی (همان/۲۸۴) را اوصاف واقعی‌شان برمی‌شمارد:
 عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی‌عملان واجب است نشیندن (همان/۳۰۸)

۳-۱-۳-۴- فقیه/ مفتی

فقیه یعنی دانشمند و دانای دین (لغت‌نامه: ذیل فقیه) و فقاہت یکی از مراتب روحانیون است و ارزش فقیه متقی، برتر از هزار عابد (ترجمه‌ی نهج‌البلاغه/۴۳۶)؛ و مفتی به معنی فقیه فتوادهنده در مسائل شرعی است (لغت‌نامه/ذیل مفتی). مفتی را در عهد مغول با القاب: مولانا اعظم، مقتدی ائمه العالم، مفتی الفریقین، امام‌المذہبین، جامع متشکلات الفضائل، جلال الملہ والدین، نجم‌الاسلام والمسلمین مورد خطاب قرار می‌دادند. (دین و دولت در ایران عهد مغول/۲/۵۶۶). او با صدور فتوای مطابقت شریعت و عدالت می‌توانست اسباب اعتلای فرهنگ دینی و امنیت اجتماعی را فراهم آورد و به‌عکس با رویکرد شحنه‌شناسانه، جاه‌طلبانه و زراندوزانه‌اش موجبات انحطاط فرهنگ دینی و ناامنی و ناهنجاری‌های اجتماعی را مهیا گرداند.

در عصر حافظ، غالب فقها نه تنها متقی نبوده؛ بلکه می‌خواره (دیوان/۲۴۵، ۲۰۲، ۲۶۱) هم بوده‌اند و از طرف دیگر، املاک بسیاری وقف مدارس، مساجد و خانقاه‌ها بوده که به صرف واقعی نمی‌رسیده و بیش‌تر در دست‌خورندگان اوقاف بوده است. (از کوچه‌ی رندان/۷) و بدین سبب، حافظ با طنز و کنایه آنان را حرام‌خوار هم می‌خواند:
 فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می‌حرام ولی به زمال اوقاف است (همان/۱۱۸)

۳-۲-۳- نهادهای ریاکاری

نهادهای اجتماعی و دینی مثل مسجد، محراب و منبر و مدرسه، و اماکن عرفانی مانند صومعه و خانقاه لازم است که نخست «شالوده و هدف آن (آن‌ها) از آغاز پاک باشد (اسس علی‌التقوا من اول یوم) و دیگر، این‌که حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درست‌کار و با ایمان باشند (فیه رجال یحبون ان یتطهروا)» (تفسیر نمونه/۸/۱۴۶)؛ اما وضعیت در عصر مغول به‌گونه‌ای دیگر بود. آنان به هنگام تهاجم به ایران برای نابودی انسجام مردم و قدرت حکومت، مساجد را ویران می‌کردند و سپس برای این‌که خود این

قدرت را به دست آورند، کارگزاران شان را فرمان می‌دادند تا مساجد را بازسازی کنند. (دین و دولت در ایران عهد مغول ۵۳۳/۲). از این رو، از مساجد و سایر مکان‌ها و نهادهای اجتماعی و دینی برای تقویت قدرت و بقای حکومت‌شان سود می‌جستند و به طور طبیعی، معتمدان و منسوبان خود را هم در مصدر امور این اماکن می‌نشانند و بدین ترتیب، انگیزه‌های مردم از رفتن به مسجد و خانقاه و نیز اهداف حقیقی این مکان‌ها از حریم تقوا و تقرب به خدا خارج می‌شد و صبغه‌ی نفسانی و دنیوی به خود می‌گرفت.

حافظ از اماکن مذکور به سبب این که به محل سالوس و ریا، شطح و طامات، آلودگی و عیب‌جویی، مال‌اندوزی و شبهه‌خواری قرار گرفته و از اهداف بنیادی‌شان خارج شده‌اند، به شدت انتقاد می‌کند و در مقابل آن‌ها، کلید مشکل‌گشایی (دیوان/۳۷۰)، شادمانی و توان‌گری (همان/۲۰۱،۲۰۰)، ایمان قلبی (همان/۱۰۱)، صغیر آسمانی (همان/۱۱۴،۲۴۴)، اسرار الهی (همان/۱۱۹،۱۷۱) و خلاصه، نور خدا (همان/۲۸۸) را در می‌کده، می‌خانه، خرابات و دیر معان می‌بیند و می‌یابد و به همین خاطر از مسجد به خرابات (همان/۱۸۳) و از صومعه به دیر معان (همان/۹۷) می‌رود.

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز
فتاد در سر حافظ هوای می‌خانه
(همان/۳۲۸)

۳-۴- پیش‌نهادهای اصلاحی

حافظ ضمن این که درد جامعه را می‌شناسد و آن را به مردم می‌شناساند، مرهمی هم برای آن می‌سازد. او از یک طرف ریا را نفی می‌کند و آن را باعث نابودی دین می‌داند و از طرف دیگر، انسان را به اخلاص و صفا و پاکی دل دعوت می‌کند و آن را عامل تقرب الهی می‌داند؛ اما مهم‌تر این که حافظ پادزهر ریا و نفاق را رندی و عشق می‌شناسد و به همین دلیل، با اجتناب از نفاق و زرق، طریق رندی و عشق را اختیار می‌کند و همگان را به آن دعوت می‌کند:

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی و عشق اختیار خواهیم کرد
(همان/۱۶۵)

۴- بخل

بخل به معنی امساک کردن در جایی است که باید بخشش کرد. دلیل اصلی آن دنیادوستی است و پیامبر اکرم (ص) آن را ناشی از کفر می‌داند. (جامعه السعاده/۳۱۰). یکی از فزاینده‌های فرهنگ اسلامی - ایرانی تأکید بر انفاق و پرهیز از امساک است و خداوند در قرآن

شرط ورود در خیل ابرار را انفاق بهترین اموال ذکر می‌فرماید. (آل عمران/۹۲) و بخل را یکی از دلایل انحراف قوم لوط مطرح می‌نماید. (تفسیر نمونه/۱۶/۲۷۰). بخل خاستگاه بسیاری از دشمنی‌ها و کین‌ورزی‌هاست و در عصر حافظ یکی از نشانه‌های انحطاط فرهنگی و عدم تعامل اجتماعی به‌شمار می‌آید.

عوامل بخل‌ورزی را در عصر حافظ می‌توان به قرار زیر برشمرد:

- ۱- ولع حاکمان به گردآوری مال و ثروت.
- ۲- وضع مالیات‌های سنگین.
- ۳- جنگ و خون‌ریزی.
- ۴- بی‌تفاوتی دولت‌مردان به وضع معیشتی مردم.
- ۵- گسترش فقر و تنگ‌دستی.
- ۶- عدم احساس امنیت نسبت به زندگی و آینده به دلیل آشوب و فتنه.
- ۷- گرایش به خلق و خوی مغولان که بخل‌ورزی و دنیادوستی آنان از مصادیق مورد بحث ماست.

۸- رواج نامهربانی و حق‌ناشناسی.

۹- گرایش واعظان، مفتیان، قاضیان و صوفیان به دولت‌مردان و میل به زراندوزی و خوش‌گذرانی نهانی؛ اما تظاهر به فقر و عدم تعلق خاطر به دنیا.
از این‌رو، حافظ آن شکوه و عظمت گذشته‌ی ایران را که:

الف - از لحاظ سیاسی و دینی پیروان ادیان مختلف در کنار هم در امنیت می‌زیستند؛
ب - از دیدگاه اجتماعی و اقتصادی در پیش از اسلام و بعد از اسلام، به‌ویژه در دوره‌ی سامانیان و غزنویان مردم در امنیت و آرامش به‌سر می‌بردند، از مواهب طبیعی برخوردار بودند و در سایه‌ی امنیت و آبادانی و نعمت و ثروت سرشار، شاد و خرم می‌زیستند؛
چنان‌که «ابن حوقل تصریح می‌کند که مملکت آل سامان به فور نعمت و ثروت بسیار معروف بوده است.» (تاریخ ادبیات در ایران/۱/۲۲۲).

پ - از لحاظ انسانی نیز شعارشان این بوده که:

«بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی»

همه و همه را در تندباد حوادث ناگوار و سموم جان‌گزای مهاجمان غارت‌گر و خون‌ریز، بر باد رفته می‌بیند و به همین سبب می‌کوشد تا ارزش‌های والای نیکی و نیکوکاری را به مردم یادآور شود:

هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید
در رهگذار باد نهبان لاله بود
(همان/۲۰۹)

و آثار زبان‌بار دوری از خوبی و انسانیت را به تصویر کشد و آنان را به سخاوت و بخشش برانگیزد و از بخل و خست باز دارد و در نکوهش آن، تا آن‌جا پیش می‌رود که امساک را کفر می‌خواند:

چه دوزخی، چه بهشتی، چه آدمی، چه پری
به مذهب همه کفر طریقت است امساک
(همان/۲۵۴)

۴-۱- دلایل انتقاد از بخل

۱- بخل، عقلانی نیست و عقل آن را نمی‌پذیرد (دیوان/۵۶)؛ ۲- بخل، کفر (همان/۲۵۴، ۳۲۹) و بخل‌ورزی نشان خدانشناسی است: «بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ/ پیاله‌گیر و کرم ورز و الضمان علی» (همان/۳۳۰)؛ ۳- عامل ناکامی و محرومیت از بسیاری از مواهب است (همان/۳۰۷، ۳۴۴)؛ ۴- سبب شوم‌بختی و نامه سیاهی است:

در ده به یاد حاتم طی جام یک منی
تا نامه‌ی سیاه بخیلان کنیم طی
(همان/۳۲۹)

۴-۲- پیش‌نهاد اصلاحی

پیش‌نهاد اصلاحی حافظ به بخیلان، بذل و بخشش به دیگران و بهره‌وری از اندوخته‌های خود است:

چو گل‌گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی
(همان/۳۴۴)

۵- عهدشکنی و بی‌وفایی

بی‌وفایی به معنی بدعهدی و ناسپاسی، یکی از نشانه‌های بی‌اعتمادی و ناامنی اجتماعی است و در مقابل آن، وفاداری یکی از اساسی‌ترین شرایط زندگی اجتماعی. اعتماد و

امنیت اخلاقی را که مردمی پاک و فرهیخته در طول قرن‌های متمادی به مدد رفتارهای صادقانه و منصفانه توانستند یکی از مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی کنند، در عصر حافظ به سبب بی‌وفایی و پیمان‌شکنی به انحطاط می‌گراید. حافظ بی‌وفایی را در عناصر زیر به وضوح می‌یابد:

۱- زمانه: از دیدگاه حافظ عهد و پیمان فلک را چندان اعتباری نیست (دیوان/۲۸۱) و کسی از گلشن زمانه نمی‌تواند بوی وفا بشنود (همان/۲۲۳)؛ زیرا زمانه چون گردونی گردان است (همان/۲۹۲) و کارخانه‌ای است که تغییر می‌کند (همان/۲۰۲). انگیزه‌ی حافظ از طرح بی‌اعتباری و بی‌وفایی زمانه، اغتنام فرصت (همان/۱۴۷، ۲۲۶) و اعتبار عمر (همان/۳۲۹، ۱۸۹) است که گویی در اهل زمانه در نمی‌گیرد:

هر گل نو ز گلرخی یاد همی کند ولی گوش سخن شنو کجا، دیده‌ی اعتبار کو
(همان/۳۲۰)

۲- زمامداران: قدرت‌طلبی و خودکامگی و جاه‌طلبی و زراندوزی زمامداران از عوامل اصلی بی‌وفایی و پیمان‌شکنی آنان بوده؛ چنان‌که شاه شجاع - با همه‌ی محبوبیت در نزد حافظ - در طول شانزده سال جنگ با برادرش، بارها آشتی و پیمان‌شکنی می‌کند و به سبب قدرت‌طلبی، دستور قتل فرزندش، اویس را صادر کرده و پسر دیگرش، شبلی را نابینا می‌سازد. (از کوجه‌یرندان/۱۱۱) و چشمان پدرش را کور می‌گرداند:

آن که روشن بدجهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید
(همان/۳۹۳)

در چنین اوضاع دهشتناکی که ستم سایه‌ی شومش را بر همه‌جا گسترده، اگر چه حافظ شاهان را به دادگری خوانده و یک ساعت دادگری آنان را بر زهد و طاعت صدساله برتر می‌نهد (همان/۱۹۵) اما گردش روزگار و جنبش مردم روزگار را بر منهج عدل و منهدم‌ساز ظالم می‌داند:

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل
(همان/۲۵۶)

۳- یاران: بیش‌ترین نمود بی‌وفایی و پیمان‌شکنی، گریز از هنجارهای اجتماعی، بی‌ریزی رفتارهایی که صدای شکستن شکوه و عظمت فرهنگ غنی ایران را به گوش می‌رساند، بی‌وفایی یاران و دوستان است، نه مخالفان و ناآشنایان. این رفتارهای سوداگرانه، کام‌کسانی چون حافظ را که قصه‌ی سکندر و دارا (جنگ و خون‌ریزی) را نخوانده و تنها

حکایت عشق و دوستی مهر و وفا را به یاد دارند، از شدت تلخی غم، چون زهر می‌نماید (همان/۱۴۷) و فقط صراحی می‌ناب و سفینه‌ی غزل را رفیقان خالی از خلل می‌یابند. (همان/۱۱۸). آیین وفاداری به پیمان یاران و رعایت حقوق عهد دوستان به سبب رواج سودجویی و خودخواهی و سرکشیده رفتن سمند دولت (همان/۲۲۲) و سایر مفاصد اخلاقی چنان منسوخ می‌شود که کسی حقوق دوستی را به یاد نمی‌آورد (همان/۱۸۶)، دوستی به پایان می‌آید و دوست‌داران ناپدید می‌گردند (همان/۱۸۵). وفا کیمیا می‌شود (همان/۲۳۹) و رفیقان عهد صحبت را چنان می‌شکنند که گویی با هم هیچ آشنایی نداشته‌اند (همان/۳۷۰):

حافظ غم دل با که بگویم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرم رازم
(همان/۲۷۴)

۴- معشوق: معشوق حافظ نیز نامهربان مهرگسل (همان/۱۴۰) است و مثل سایر معشوقان در سنت شعر فارسی، بی‌خبر می‌رود و یاد حریف شهر و رفیق سفر نمی‌کند (همان/۱۶۸)؛ اما رندی حافظ در این است که با ایهام هنرمندانه، بی‌وفایی معشوق را متأثر از فرهنگ منحط عهدش می‌داند و در نهایت ظرافت، تأثیرگذاری ناهنجاری‌های اجتماعی بر دل‌باخته‌ترین و شیفته‌ترین آدمیان را تأیید می‌کند:

دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر
گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست
(همان/۱۲۹)

حافظ گذشته از این که همگان را به وفاداری به عهد و پیمان توصیه می‌کند (همان/۲۳۸)، اولاً، آن را یکی از ویژگی‌های فرهنگ اجتماعی می‌داند که نیاز به آموزش دارد و پیش‌نهاد اصلاحی او تعلیم وفا و عهد به مردم است:

وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی
وگر نه هر که تو بینی ستمگری داند
(همان/۱۸۹)

چنان‌که از این منظر، وفا و عهد، یکی از مؤلفه‌های آیین رندی است و رندی در شمار فضایل اخلاقی؛ و امری اکتسابی است و وظیفه‌ی متولیان فرهنگی، تعلیم و ترویج آن. تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل
(همان/۲۵۷)

ثانیاً، وفاداری به عهد و پیمان را خاص شخصیت‌هایی می‌داند که مکارم اخلاق عالم دیگر را آموخته باشند:

تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری
وفای عهد من از خاطرت به در نرود
(همان/۲۱۴)

ثالثاً شیوهی حافظ در برابر این رفتار ناهنجار فرهنگی، مقاومت است، نه تسلیم؛ و او با وفاداری به عهد و پیمان در احیا و اعتلای رفتارهای اجتماعی و فرهنگی می‌کوشد و به همین منظور، هزاران یاد خود را نثار یارانی می‌کند که از یادش فارغانند (همان/۱۴۷) و سر و زر و دل و جان خود را در این راه فدا می‌کند (همان/۱۵۹) و رنجیدن را کافری می‌داند: وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری ست رنجیدن (همان/۳۰۸)

۶- عیب‌جویی

عیب‌جویی از جمله ردائیل اخلاقی است که در عصر حافظ در حوزه‌ی شعایر و اعمال دینی بیش از سایر حوزه‌ها رواج داشته و علت عمده‌ی آن هم، رویکرد ابزاراری سلاطین به دین برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت بوده است. از دیدگاه روان‌شناختی، خودبینی و خودکامگی، بزرگ‌ترین انگیزه‌ی عیب‌جویی به‌شمار می‌آیند و هدف از عیب‌جویی، تخریب و به زیر کشیدن دیگران برای آوازه و بالا آوردن خود است؛ چنان‌که که حافظ نیز خودبینی زاهد را عامل عیب‌بینی او ذکر می‌کند (همان/۲۳۴). ترویج عیب‌جویی، از یک سو سبب بدنامی و رسوایی آدمی می‌شود و از سوی دیگر، موجب می‌شود تا اعمال زشت، قباحت خود را از دست داده، در جامعه رواج پیدا کنند. این در حالی است که خداوند در قرآن مؤمنان را از جست‌وجوی لغزش‌ها و خطاهای دیگران باز داشته و به کسانی که گرفتار این رذیلت اخلاقی‌اند، عذاب دردناکی وعده داده است. (حجرات/۱۲).

در عصر حافظ مجالس و مباحث دینی رونق داشته و به‌ویژه مبارزالذین محمد با جلوس بر تخت سلطنت، بازار مباحث دینی را داغ کرد و با پافشاری بر تشکیل مجالس وعظ و تذکیر و اصرار بر شرکت همگان در این مجالس و نظارت دقیق محتسبان بر اعمال مردم شهر، گذشته از برانگیختن نفرت مردم علیه خود و دور کردن آنان از حقیقت معرفت دینی، موجب شد تا بازار زرق و تزویر رونق یابد و عده‌ای با کامل انگاشتن خود و درست پنداشتن گفتار و اعمال خود، زبان به عیب و عیب‌جویی دیگران دراز کنند؛ اما حافظ با تکیه بر معرفت دینی، عیب‌جویی را نه تنها خلاف مروت و مغایر چشم‌پوشی از لغزش‌های دیگران می‌داند بلکه آن را نشانه‌ی ناپاکی سرشت می‌شناسد و به همین سبب با طنز و کنایه، «زاهد پاکیزه سرشت» (همان/۱۳۶) و واعظ غافل (همان/۱۳۸) را از عیب رندان منع می‌کند.

۶-۱- مصادیق عیب‌جویان و دلایل انتقاد از عیب‌جویی

حافظ در غزلیات خود از زاهد (همان/۱۳۶)، شیخ (همان/۳۴۰)، صوفی (همان/۳۴۵)، محتسب (همان/۱۱۹) و واعظ (همان/۱۳۸) به عنوان تیپ‌های اجتماعی به وضوح، از پیر فرزانه (همان/۲۶۹) و حکیم (همان/۲۶۱) به طنز، و از بدگو (همان/۱۲۳)، رقیب (همان/۱۷۶)، مدعیان (همان/۲۷۷) و ملامت‌گو (همان/۳۱۳) به‌طور کلی به‌عنوان مصادیق عیب‌جویان یاد می‌کند و از آنان انتقاد می‌کند. دلایل انتقاد او را از عیب‌جویی می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱- مانع آزادی است:

عیب‌خافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه

پای آزادی چه بندی گر به جایی رفت رفت

(همان/۱۳۸)

۲- نشان بی‌هنری، نفی حکمت (همان/۱۹۲) و سرکشی از واقعیت است:

کمال سرّ محبت بین، نه نقص گناه که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند
(همان/۱۹۵)

۳- نشان ناآگاهی از اسرار الهی (همان/۱۹۴) و کین‌توزی با حکم‌خدایی است:

بد رندان مگو ای شیخ وهش‌دار که با حکم‌خدایی کینه‌داری
(همان/۳۴۰)

۴- نشان خودبینی است:

یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید دود آهیش در آینه‌ی ادراک انداز
(همان/۲۳۴)

۵- کار بدی است:

عیب‌درویش و توان‌گر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
(همان/۲۹۹)

۶- مکافات عمل را در پی دارد: حافظ اولاً می‌کوشد تا به زاهد بفهماند که هر کس بار گناه خود را به دوش خواهد کشید (فاطر/۱۸) و «گناه دگران بر تو نخواهند نوشت» (دیوان/۱۳۶)؛ ثانیاً عیب‌جویی زاهد موجب می‌شود تا برای او گناهی بنویسند و به همین دلیل نمی‌تواند جان به در برد و «حسابش با کرام‌الکاتبین» خواهد بود.
(همان/۱۳۶، ۱۲۳).

۶-۲- پیش‌نهاد اصلاحی

حافظ ضمن این‌که «عیب درویش و توان‌گر را به کم و بیش» (همان/۲۹۹) بد می‌داند و مطلقاً به آن روی نمی‌آورد و راه نجات را در عیب پوشیدن می‌جوید، عیب‌پوشی و پاک‌بینی را لازمه‌ی صفای دل و روشنی دیده می‌داند و معتقد است:

چشم‌آلوده نظر از رخ جانان دور است
بر رخ او نظر از آینه‌ی پاک انداز
(همان/۲۳۴)

و به همین خاطر تأکید می‌ورزد که به دو طریق می‌توان از مواهب طبیعی و الهی بهره‌مند شد: ۱- در عیش گشودن؛ ۲- راه عیب نیویدن:

دو نصیحت کنت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و به ره عیب میوی
(همان/۳۶۵)

۷- مدرسه

مدرسه یکی از نهادهای مهم و حساس اجتماعی بوده که در حمله‌ی مغول طعمه‌ی آتش‌سوزی‌ها و پایمال ترک‌تازی‌های آنان شد و چنان‌که نویسنده‌ی تاریخ جهان‌گشا آورده «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه‌ی طلبه‌ی آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانه‌ی غدار و روزگار مکار شدند» (تاریخ جهان‌گشا/۳/۱). بعد از استقرار مغولان و احتمالاً درک اهمیت و نقش مدارس در گسترش علوم و فنون هم‌سو با سیاست تاتاران و ترویج اخلاق و رفتار مورد پسند مهاجمان، مدرسه‌ها بازسازی شدند. در آن‌جا «اصول فقهی فرق گوناگون و علوم زمان تدریس می‌شد و این نقش عمده‌ای در تأمین مدارج ترقی یک فرقه و بر زمین زدن و تضعیف فرقه‌ی دیگر بر عهده داشت. مدرسه هم‌چنین محل تجمع علما، مدرسان و صاحبان فکر زمان بود و از این لحاظ در رونق بخشیدن به دانشی که با سیاست روز تطبیق داشت و به دست فراموشی سپردن دانش دیگری که در تعارض با آن بود، واجد اهمیت بسیار بود. از این‌رو، در دوره‌ی مغولان، علم نجوم، پزشکی، ریاضیات و شیمی که مورد توجه خاص مغولان بود، جایگاهی برتر از دیگر رشته‌های علمی یافت و روحانیون برای پیش‌برد کار اسلام به فقه و حدیث بیش از فلسفه توجه کردند.» (دین و دولت در ایران عهد مغول/۵۳۴/۲). رئیس مدرسه، مدرسان، رئیس کتابخانه، ناظر و باورچی از کارکنان رسمی مدارس بودند و رئیس مدرسه که از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود، از میان روحانیون منسوب به حکومت و سیاست برگزیده

می‌شد و سایر کارکنان تحت نظر او اداره می‌شدند. (همان/۵۳۵). حافظ که خود در این مدارس و نزد استادان مختلف درس می‌خواند، به مرور از درون و بیرون مدرسه و مکتب آگاه می‌شد. صرف‌نظر از استادان دانشمند و وارسته‌ای چون قوام‌الدین و سعدالدین متولیان مدارس به دلیل انتساب به مغولان، علاوه بر این که با نفاق و ریاکاری در صدد جلب رضایت آنان بودند، خلق و خوی مغولان را نیز پذیرفته و به مفاسد مالی و اخلاقی آلوده شده بودند. «آن چه در این ایام از دنیای خارج به درون مکتب نفوذ می‌کرد، گه‌گاه برای یک کودک مستعد مایوس‌کننده بود و دردناک. در این دنیای خارج، برخلاف آن چه در کتاب می‌دید، همه چیز آکنده بود از دروغ و ریا... حتی معلم مکتب هم از آلودگی برکنار نبود. توانگرزادگان را بیش‌تر مراعات می‌کرد و بینوایان را تحقیر می‌کرد و آزار. به‌علاوه، نه فقط با خوب‌رویان مکتب سرسری داشت، با مادران‌شان هم بسا که رابطه‌ها داشت نهانی.» (از کوچه‌ی رندان/۱۷).

۷-۱- دلایل انتقاد از مدرسه

حافظ در انتقاد از مدرسه، موارد زیر را مطرح می‌کند:

۱- محلّ قیل و قال است و بی‌عملی: حافظ از قیل و قال مدرسه دل‌گیر می‌شود و از بی‌عملی علما، ملول. «اظهار ملالی که از آن می‌کند، اظهار ملال واقعی است و از نوع دل‌زدگی و ملال تمام صاحب‌دلانی که صدای خردشدن و شکستن گوهر عمر خویش را در انعکاس قیل و قال بی‌حاصل اهل درس و بحث و در زیر طاق و رواق ملال‌انگیز مدرسه دریافت‌اند.» (همان/۶۱).

از قیل و قال مدرسه حالی دلم‌گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم (دیوان/۲۸۴)

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس
ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است
(همان/۱۱۸)

۲- محل استفاده از اموال وقفی است: در شیراز «چیزی که فراوان پیدا می‌شد، ابواب خیر بود - مساجد، مدارس و خانقاه‌ها که املاک بسیار بر آن‌ها وقف بود اما از این اوقاف بسیار که فقیه مدرسه را «مست» می‌داشت، چیز درستی به آن چه مصرف واقعی بود، نمی‌رسید و بیش‌تر در دست خورندگان بود - خورندگان اوقاف.» (از کوچه‌ی رندان/۷).

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می‌حرام ولی به ز مال اوقاف است
(همان/۱۱۸)

۳- عامل عجب و غرور است:

به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم

بیا ساقی که جاهل را هنی‌تر می‌رسد روزی

(همان/۳۴۵)

۴- مانع انبساط و گشادگی خاطر است:

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

(همان/۲۹۴)

۵- مانع عشق راستین است: حافظ هم مدرسه را آلوده به سالوس و ریاکاری می‌یابد و هم اهل مدرسه را آلوده به عجب و ادعا و حرام‌خواری. از این‌رو، چیزی که عمرش را صرف تحصیل کرده، علم عشق و پاک‌دلی و روشن‌بینی است که در مدرسه نمی‌یابد و به همین خاطر، اوراق مدرسه‌اش را می‌شوید (همان/۱۸۲)، طاق و رواق مدرسه و قیل و قال علم را در راه جام و ساقی مه‌رو می‌نهد (همان/۲۹۲) و راه میخانه (همان/۲۹۴) را در پیش می‌گیرد تا «یک چند نیز خدمت معشوق و می» کند (همان/۲۸۴). او در آن‌جا درس شافعی را به فراموشی می‌سپارد و نکته‌های عاشقانه را از حلاج می‌آموزد (همان/۲۵۷) و آن را ورای مدرسه و قیل و قال مسأله توصیف می‌کند:

مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت

ورای مدرسه و قیل و قال مسأله بود

(همان/۲۰۹)

۸- نتیجه‌گیری

استیلای مستبدانه‌ی مغولان و ایلخانان و ملوک‌طوایفی و استقرار سیاست‌های سوداگرانه‌ی آنان، خاست‌گاه اصلی نابه‌سامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی بوده است و واگذاری مقامات و مناصب و اقطاع به خویشان و منسوبان سلاطین و فرمان‌روایان، ابزار ترویج آشوب و ناامنی و فقر و تنگ‌دستی. از این‌رو، در دوره‌های مورد بحث، گویی عامه‌ی مردم در قشریندی‌های اجتماعی جایگاهی نداشته‌اند و شاهان، وزیران، صاحبان دیوان، مفتیان، قاضیان و صوفیان، اقشار اصلی اجتماعی شمرده می‌شدند؛ چنان‌که اشعار حافظ نیز مؤید این ادعاست. ماهیت حکومتی قشرهای مختلف، آنان را به طبقات سودجو و فرصت‌طلب و اهل ریا و تزویر تبدیل می‌کرده است و همین رفتارهای خودخواهانه و دنیامدارانه‌ی اقشار فوق، مایه و ماهیت انتقادات حافظ را فراهم می‌آورد.

ریا یکی از عمده‌ترین رفتارهایی است که حافظ آن را به نقد می‌کشد و گذشته از این که آن را بزرگ‌ترین گناه، نشان نامسلمانی، ابزار مردم‌فریبی و عامل تباهی می‌خواند، محتسب، امام، واعظ، فقیه/ مفتی، زاهد، شیخ، صوفی و قاضی را که باید تجسم صداقت و تقوا باشند، مظاهر ناپاکی و ریا می‌یابد و دنیاطلبی و شحنه‌شناسی را از علل اصلی ریاکاری‌شان برمی‌شمرد. در انتقاد از عهدشکنی و بی‌وفایی، آن را پی‌آمد بی‌اعتمادی و ناامنی اجتماعی ذکر می‌کند؛ تا آن جا که این امر، زمام‌داران را به پدرکشی، برادرکشی و فرزندکشی وا می‌دارد و یاران را به نامهربانی و حق‌ناشناسی. در انتقادات حافظ نسبت به عیب‌جویی و مدرسه نیز زاهد، شیخ، صوفی، محتسب و واعظ، آماج اصلی آن هستند و خودخواهی‌ها و سودجویی‌هاشان، انگیزه‌های بنیادی رفتارشان. و این همه حکایت از آن دارند که حافظ علاوه بر شاهان و سلاطین، منسوبان و دست‌نشانندگان دولت و دربار را به دلیل سوءاستفاده از قدرت و اختیارات، و برخورداری از حمایت بی‌حدوحصر آنان، عوامل اصلی نابه‌سامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی می‌شناسد.

منابع

- ۱- قرآن مجید؛ ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات اسوه.
- ۲- ابن بطوطه، محمدبن عبدالله، *سفرنامه*، ترجمه‌ی علی موحد، نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۳- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، ج ۸، امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- ۴- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۲، ج ۱، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- ۵- پاینده، ابوالقاسم، *ترجمه‌ی نهج البلاغه*، جاویدان، بی‌جا، بی‌تا.
- ۶- جوینی، عظاملک علاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد، *تاریخ جهانگشا*، سه جلد، به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ج ۳، بامداد و ارغوان، ۱۳۶۷.
- ۷- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان*، به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم چریزه‌دار، ج ۶ اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۸- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، *ذهن و زبان حافظ*، ج ۱، طرح نو، ۱۳۶۱.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، چهارده جلد، چاپ اول از دوره‌ی جدید، دانشگاه تهران.
- ۱۰- روح‌الامینی، محمود، *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*، ج ۱، آگه، ۱۳۷۵.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین، *از کوچه‌ی زندان*، ج ۶ امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۲- _____، *روزگاران*، ج ۶ سخن، ۱۳۸۴.
- ۱۳- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، *گلستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، ج ۲، خورازمی، ۱۳۶۹.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «طنز حافظ»، *تک درخت*، ج ۱، آثار و یزدان، ۱۳۸۰.

- ۱۵- صفاء ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، چ ۷، فردوس، ۱۳۶۶.
- ۱۶- غزالی طوسی، ابو‌حامد محمد، *کیمیای سعادت*، دو جلد، به کوشش حسین خدیوجم، چ ۴، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۱۷- غنی، قاسم، *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ*، دو جلد، چ ۹، زوار، ۱۳۸۳.
- ۱۸- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۸، چ ۲۶، درالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.
- ۱۹- نراقی، *جامعه السعاده*، بی تا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی